

ساختار اسطوره و زبان، ساختار خویشاوندی و زبان در مردم‌شناسی ساختاری کلود لوی استروس

محمدحسین جواری^۱، مهناز رضائی^{۲*}

۱. استاد زبان و ادبیات فرانسه دانشگاه تبریز، آذربایجان شرقی، ایران
۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فرانسه دانشگاه تبریز، آذربایجان شرقی، ایران

پذیرش: ۹۵/۱/۱۶

دریافت: ۹۴/۹/۲۳

چکیده

کلود لوی استروس^۱ (۱۹۰۸-۲۰۰۹ م) قوم‌شناس و انسان‌شناس فرانسوی و از نظریه‌پردازان به‌عنوان «پدر انسان‌شناسی نو» شناخته شده است. او در میان انسان‌شناسان و پژوهندگان به‌خاطر نظریه ساختارگرایی^۲ و همچنین روش ویژه‌اش در اثبات این نظریه در حوزه انسان‌شناسی شهرت یافته است. او را بزرگ‌ترین نماینده مکتب ساختارگرایی می‌دانند. مهم‌ترین مطالعات وی، بررسی «ساختار ابتدایی خویشاوندی»، «ساختار اسطوره» و ارائه نظریات ارزشمندی در این زمینه‌ها است. در این مقاله چگونگی تقسیم «اسطوره‌ها» و «پیوندهای خویشاوندی» به واحدهای تشکیل‌دهنده آن نشان داده شده است تا جدید بودن آن‌ها را نشان دهد. این مقاله در نظر دارد به تعریف وی از ساختارگرایی، ساختار اسطوره، ساختارهای ابتدایی خویشاوندی، کارکرد و رابطه آن‌ها با علم زبان‌شناسی پردازد و نقطه جدایی او با دیگر نظریه‌پردازان حیطه زبان‌شناسی و مردم‌شناسی همچون سوسور، یاکبسون، فروید را مشخص کند. در این جستار نشان داده شده که مطالعات وی در زمینه «ساختار» منجر به درک چه مسائلی درباره انسان شده است.

کلیدواژه‌ها: زبان، اسطوره، ساختارگرایی، ساختار خویشاوندی، انسان.



۱. مقدمه

آرای کلود لوی استروس، بنیان‌گذار مکتب مردم‌شناسی ساختارگرا تأثیر بسزایی بر بسیاری متفکران شناخته‌شده معاصر، مانند میشل فوکو، لویی آلتوسر، ژاک لاکان و رولان بارت داشته است. اندیشه وی در گرایش‌های علوم انسانی گسترش یافته و به بیان مفاهیم کلیدی برای نظریه‌ها منجر شده است.

کلود لوی استروس در سال ۱۹۰۸ م در بروکسل از پدر و مادری هنرمند و روشنفکر متولد شد. در نوجوانی به دنبال طراحی لباس و اپرا بود و در جوانی از اعضای فعال حزب سوسیالیست فرانسه شد. او در رشته حقوق و فلسفه تحصیل کرد و در سال ۱۹۳۵ عازم برزیل شد تا در دانشگاه سان‌پائولو به تدریس بپردازد؛ به تدریج به انسان‌شناسی - رشته‌ای که به قول خودش ترکیبی است از دانش نظری و پژوهش‌های میدانی - علاقمند شد. او به آمریکای جنوبی رفت و پس از آن کتاب *گرمسیریان اندوگین*^۲، و در خلال جنگ جهانی دوم کتاب *ساختارهای اولیه خویشاوندی*^۳ را نوشت: در سال ۱۹۵۸ کتاب *انسان‌شناسی ساختاری*^۴ را منتشر کرد که برخی این کتاب را بیانیه لوی استروس می‌دانند؛ اما خود او دو کتاب *اندیشه وحشی*^۱ و *توتمیسم*^۵ را نقطه عطفی در زندگی حرفه‌اش می‌داند. کتاب *اندیشه وحشی*، موج ساختارگرایی را در فرانسه به راه انداخت که در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بسیار گسترده شد. اندیشه‌های وی به منزله «پدر بنیان‌گذار جنبش ساختارگرایی در مردم‌شناسی»، مستقیم و غیرمستقیم بر بسیاری از نظریه‌پردازان برجسته معاصر وی تأثیر بسیار داشته است. لوی استروس در سال ۱۹۷۳ به عضویت آکادمی فرانسه درآمد، سپس به مدت هفت سال از ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۱ مجموعه چهارجلدی *منطق اساطیر*^۶ را منتشر کرد که شامل *خام و پخته*، *از غسل تا خاکستر*، *منشاء آداب میز غذاخوری* و *انسان برهنه*^۷ بود. از سایر فعالیت‌های وی می‌توان به تأسیس آزمایشگاه «انسان‌شناسی اجتماعی» و انتشار نشریه *انسان*^۸ اشاره کرد. در ۷۴ سالگی از تدریس در کالج دفرانس^{۱۱} دست کشید و یک‌سال بعد کتاب *نگاه دور*^{۱۲} را منتشر کرد. اندیشه ساختارگرایی لوی استروس از یکسو با دو علم زبان‌شناسی و روان‌شناسی، و از سوی دیگر، با تاریخ و جغرافیا پیوند خورده است؛ اما به علوم دیگری چون اسطوره‌شناسی^{۱۳} و نشانه‌شناسی^{۱۴} نیز توجه داشته است.

این مقاله، ساختارگرایی، ساختار اسطوره، ساختار و روابط حاکم بر ابتدایی‌ترین انواع خویشاوندی را از دیدگاه لوی استروس تعریف کرده و سپس به رابطه هریک از آن‌ها با مقوله زبان توجه کرده است؛ در واقع، به دیدگاه متفاوت وی درباره اسطوره، و ساختار خویشاوندی، کارکردهایی که برای آنها قائل است، و اینکه چگونه این دو مفهوم با مقوله زبان‌شناسی مرتبط است، پرداخته شده است. برای این منظور، به آراء زبان‌شناسانی چون رومن یاکبسون و فردینان دوسوسور و نظریه‌پردازانی همچون فروید و مارسل موس رجوع شده است و آراء لوی استروس با این نظریه‌پردازان مقایسه شده است. پرسشی که در این مقاله مطرح شده، این است که مطالعات وی در نهایت به چه جنبه‌ای از انسان و زندگی او پرداخته است.

۲. مفهوم کلی ساختار

ساختارگرایی، آیین فکری‌ای است که در نیمه دوم قرن بیستم در حوزه فلسفه و علوم انسانی به وجود آمد و تأثیرات فراوانی بر علوم مختلف گذاشت. این آیین، از دهه ۱۹۵۰ در فرانسه گسترش یافت و تا دو دهه بعد، در میان پژوهشگران و دانشگاهیان اروپایی و امریکایی بیشتر رونق گرفت. زبان‌شناسی فردینان دوسوسور^{۱۰} را می‌توان سرآغاز این مکتب دانست. پس از سوسور ساختارگرایی تنها به زبان‌شناسی محدود نشد و در زمینه‌های گوناگونی به کار گرفته شد. ساختارگرایی در معنای کلی آن، به معنای جستجوی قوانین کلی و تغییرناپذیر در سطوح مختلف زندگی است. ساختارگرایی با رد «سوژه»، به «ناخودآگاه» می‌پردازد و «خودآگاه» را کنار می‌گذارد.

لوی استروس از بزرگان و پیشروان مکتب ساختارگرایی، پیش از آنکه ساختار را توضیح دهد، تبیین می‌کند که ساختار چه چیزهایی نیست. از نظر وی «ساختار، در وهله اول، چیزی غیرقابل مشاهده است که توسط پژوهشگر بازشناخته می‌شود. ساختار، پیوند میان عناصر است و از ناخودآگاه برمی‌خیزد» (Fernando, 2010: 17). از نظر او ساختار چیزی محسوس و واقع در جهان خارج نیست، بلکه تنها جنبه ذهنی دارد. ازیکسو، نباید ساختار را با هنجارها^{۱۱} یعنی معیارهای متداول در زندگی اجتماعی برابر دانست؛ زیرا هنجارها اغلب قواعدی هستند که پس از پدیدآمدن عادات و سنن برای تأمین بقای آن‌ها وضع می‌شوند. ازدیگرسو، ساختار با



روابط اجتماعی متفاوت است. فرهنگ هر قوم، برابند ساده اجزا و عناصر آن نیست؛ بلکه از یک رشته معانی و ارزش‌های بالاتر از آثار محسوس و عینی فرهنگی پدید می‌آید؛ بنابراین، ساختار برابند روابط اجتماعی و نیز چیزی بالاتر از مجموعه روابط اجتماعی است. برای آنکه انسان‌شناس، آن اصل و منشأ را بیابد که در توضیح همه نهادها و عادات و سنن انسانی معتبر باشد، لازم و کافیت که ساختار ناآگاهانه‌ای را که در بن هر نهاد و هر عادت نهفته است دریابد (Lévi-Strauss, 1958: 334-336).

لوی استروس ضرورت شناختن ساختار را با انتقاد از دو مکتب مهم در انسان‌شناسی، یعنی مکتب تطورگرایی یا تکامل‌گرایی^{۱۷} و مکتب اشاعه‌گرایی^{۱۸} ثابت می‌کند. مکتب اصالت‌طور، به پیروی از آنچه زیست‌شناسان معتقد به این اصل آموخته‌اند، برای توجیه هر پدیده اجتماعی در زندگی یک قوم، آن را حاصل مرحله‌ای معین در سیر تکامل زندگی اجتماعی در نظر می‌گیرد؛ ولی مکتب اصالت شیوع، آن را نتیجه نفوذ عناصر فرهنگ بیگانه پیشرفته‌تر (Dosse, 1992: 22-23). لوی استروس، ضمن بررسی هریک از این دو مکتب، می‌گوید هیچ‌یک از آن‌ها علت وجودی نهادها را روشن نمی‌کند و چیزی درباره فراگردهای^{۱۹} آگاهانه یا ناآگاهانه در تجارب فردی یا اجتماعی به ما نمی‌آموزند. یعنی تجاربی که به یاری آن‌ها مردمانی که نهاد یا رسم ویژه‌ای نداشته‌اند، از راه ابداع و یا دگرگون‌کردن نهادی کهن و یا تقلید از بیگانگان، آن نهاد را میان خود رواج بخشیده‌اند (Lévi-Strauss, 1958: 20-23).

لوی استروس روند کار خود را شبیه روش دکارت می‌داند: «مسائل سخت را تا آنجا که ممکن است به بخش‌های کوچک تقسیم می‌کنیم تا آن‌ها را حل کنیم» (Idem, 1988: 157). او ساختار را عبارت از الگو^{۲۰} یعنی طرحی فرضی برای نشان‌دادن چگونگی و شیوه تأثیر و دگرگونی و واکنش نهادها و عادات می‌داند. ساختار از دیدگاه او دارای چهار خاصیت است: نخست آنکه همچون منظومه یا دستگاهی است که دگرگونی هر جزء آن مایه دگرگونی اجزای دیگر می‌شود، دوم آنکه هر ساختی می‌تواند به صورت نمونه‌های فراوان دیگری از نوع خود درآید. یعنی می‌توان ساختار را در گروهی از دگرگونی‌ها جای داد که به نوبه خود نمونه‌های دیگری از الگوی اولیه را بسازند، سوم آنکه در پرتو دو ویژگی اخیر، می‌توان پیش‌بینی کرد که اگر در یک یا چند عنصر از عناصر ساختار تغییراتی پیش آید، تمامی ساختار چه واکنشی نشان خواهد داد و چهارم آنکه کارکرد ساختار باید در همه جلوه‌های محسوس و مشهود آن

نمایان باشد (Ibid: 331-332). از این رو، مفهوم ساختار لوی استروس به مفهوم «گشتالت»^{۲۱} در روان‌شناسی نزدیک است.

۳. ساختار اسطوره

از دیدگاه لوی استروس تمام اسطوره‌ها سه عنصر دارند: «چارچوب، رمز، پیام»^{۲۲}. چارچوب واحد گفتمانی حکایت است که همچون توالی گزاره‌ها در نظر گرفته می‌شود. تمام اسطوره‌ها از تعدادی سکانس^{۲۳} تشکیل شده‌اند. رمز، یک ساختار کامل است که از شماری گروه معنایی^{۲۴} تشکیل شده است که ترکیبشان دنیای اسطوره‌ای را می‌سازند و پیام، معنای خاص اسطوره است.» (Barthes et al., 1981: 35-38).

لوی استروس بر این باور است که با مطالعه چارچوب اسطوره، باید آن را رمزگشایی کرد و به پیام آن دست یافت. اسطوره فقط افسانه نیست؛ بلکه پیامی به همراه دارد. پیامی که لوی استروس از مطالعه اسطوره به دست می‌آورد این است: «زندگی اجتماعی، جهان‌شناسی را تأیید می‌کند؛ به طوری که زندگی اجتماعی و کیهان‌شناسی هر دو یک ساختار متضاد^{۲۵} را نشان می‌دهند. پس افسانه‌های مربوط به کیهان‌شناسی راست است» (Ibid: 248).

لوی استروس در مجموعه چهارجلدی *منطق اساطیر* (۱۹۶۴-۱۹۷۱) - که در آن به بسط نظرات خود در زمینه اسطوره‌شناسی پرداخته - داده‌های خود را از پژوهش‌هایش در آمریکای جنوبی و در میان قبایلی مانند بورورو^{۲۶} و ژیرارو^{۲۷} به دست آورده است. فرضیه اساسی وی این است که اسطوره‌ها با فرایند تبدیل از یک اسطوره به اسطوره دیگر به وجود می‌آیند. اسطوره‌ها تغییر و تبدیل یافته اسطوره‌های دیگراند و یک اسطوره، با اسطوره دیگری قابل تفسیر است. اسطوره‌ها در ارتباط با یکدیگر معنا پیدا می‌کنند.

او در مجموعه‌ای از اسطوره‌های متعلق به گروهی از قبایل که در مرکز برزیل زندگی می‌کنند، زنجیره‌ای پیوسته را تا مناطق ساحلی شمال غربی آمریکا دنبال می‌کند و دو مجموعه اسطوره‌های آمریکای شمالی و جنوبی را به هم ربط می‌دهد. او در اولین کتاب *اسطوره‌شناسی* نشان می‌دهد که چگونه صفات محسوس، چون خام و پخته، تازه و کهنه، بالا و پایین در ساختار اسطوره‌ها قرار دارند. در یک قبیله، آتش را به پلنگ اسطوره‌ای نسبت



می‌دهند. مجموعه‌ای دیگر از افسانه‌ها مربوط به قبیله‌ای دیگر، منشأ آتش را به کرکس می‌رسانند؛ هردو گروه به‌واسطه یک اسطوره، حیوانی را برحسب نوع غذایی که می‌خورند، مشخص می‌کنند و همین مطلب است که اهمیت می‌یابد. پلنگ حیوانی شکارچی است که گوشت خام می‌خورد. کرکس مرده‌خواری است که گوشت گندیده می‌خورد. پلنگ و کرکس اصطلاحات پرمعنا در یک مجموعه‌اند. آن‌ها اصطلاحات اسطوره‌ای و رمزی از یک «تقابل دوگانه» میان پخته و خام، و کهنه و نو هستند. اسطوره اصل تقابل را به ما می‌شناساند؛ همان‌گونه که علم عملکرد دوتایی را به ما شناسانده است.

اسطوره داستانی است که در یک زمان مشخص روی می‌دهد. زمانی که انسان و حیوان هنوز قابل‌تمایز از یکدیگر نبودند و همه این اسطوره‌ها در پایان توضیح می‌دهند که چگونه این جدایی اساسی و آغازین صورت واقع پذیرفته است. لوی استروس در مجموعه اسطوره‌های آمریکای جنوبی توضیح می‌دهد که گذر طبیعت^{۲۸} به فرهنگ^{۲۹} از راه پخت‌وپز، تبدیل خام به پخته است که به‌صورت رمزی بیان می‌شود. این موضوع اهمیت داستان‌هایی را نشان می‌دهد که درباره به‌دست‌آوردن آتش به‌دست انسان برای پخت‌وپز است. اندیشه اسطوره‌ای آتش به‌مثابه یک عنصر واسطه‌ای میان طبیعت و فرهنگ از یک‌سو، و زمین و آسمان از سوی دیگر جایگاهی مهم دارد.

در مجموعه اسطوره‌های آمریکای شمالی (جلد سوم و چهارم مجموعه *منطق اساطیر*) آنچه گذر از طبیعت به فرهنگ را مشخص می‌کند، دیگر واسطه رمزی پخت‌وپز نیست؛ بلکه اختراع پوشش، زینت‌آلات و تبادلات تجاری است. بنابراین جایی که اسطوره‌های آمریکایی جنوبی پخته و خام را در تقابل قرار می‌دهند، اسطوره‌های آمریکای شمالی برهنه و پوشیده را مقابل هم قرار می‌دهند (لوی استروس، ۱۳۷۶: ۲۷-۲۳). با این تفاسیر می‌توان کارکرد کلیدی اسطوره‌ها را دریافت. اندیشه لوی استروس این است که افسانه‌ها ابزاری برای پردازش مسائل منطقی هستند. آن‌ها ابداع می‌شوند تا واسطه حل معماهای اساسی یا تناقضات در محدوده فرهنگی باشند که به‌سادگی قابل‌حل نیستند. توانایی اسطوره‌ها در بیان تمثیلی (رمزی‌ساختن) مجموعه‌ای خاص از مسائل است. معنا در اسطوره نیست، بلکه اسطوره‌ها و تصوراتی که اسطوره‌ها ایجاد می‌کنند ساختارهایی هستند که از طریق آن‌ها معنای بقیه جهان درک می‌شوند.

۴. کاربرد زبان‌شناسی در مطالعه ساختار اسطوره

معنای اسطوره به‌درستی مشخص نیست و صاحب‌نظران همواره تعاریفی متفاوت از آن ارائه کرده‌اند. معانی قدیمی آن – که لوی استروس در کتاب *انسان‌شناسی ساختاری* یادآور می‌شود – عبارت‌اند از:

رویاهای وجدان جمعی، اولویت بخشیدن به شخصیت‌های تاریخی...، برخی معتقداند که اسطوره احساسات بنیادی همچون عشق و کینه و انتقام را که میان همه انسان‌ها مشترک‌اند، بررسی می‌کند. برای برخی دیگر، اسطوره یعنی اقدامی برای توضیح پدیده‌هایی که درک آن‌ها مشکل است (Lévi-Strauss, 1958: 236-237)

برای لوی استروس تعریف اسطوره مهم نیست؛ بلکه این مهم است که بدانیم چرا و چگونه اسطوره‌های مناطق مختلف دنیا دارای ویژگی‌های مشترکی هستند و حتی در جزئیات به یکدیگر شباهت دارند. لوی استروس معتقد است برای این منظور، باید به زبان رجوع کرد. باید دید چه رابطه‌ای میان آوا و معنا وجود دارد. این پرسش پاسخی ندارد. ترکیب آواهای یکسان در دو زبان مختلف ممکن است معنایی متفاوت داشته باشد. درحقیقت، معنا در زبان رابطه مستقیمی با آواها ندارد؛ بلکه به روشی که این آواها با هم ترکیب می‌شوند بستگی دارد. در اسطوره نیز به همین‌گونه است.

از نظر لوی استروس «اسطوره، از مقوله زبان است» (Ibid: 240). اسطوره جزئی از زبان است؛ زیرا اسطوره را به‌واسطه گفتار می‌شناسیم. «زبان»^{۳۱} و «گفتار»^{۳۲} دو مقوله متفاوت در مبحث زبان‌شناسی هستند. «زبان برگشت‌ناپذیر»^{۳۳}، اما گفتار برگشت‌ناپذیر^{۳۴} است» (Ibid). بدین‌معنا که گفتار به‌عنوان مسئله‌ای فردی، به فرد مربوط است که در شرایط خاص و در زمان مشخصی صحبت می‌کند؛ اما زبان که محصولی اجتماعی است بیانگر جامعه و سیستم است، ساختاری ثابت و بالقوه دارد و بر فرد تحمیل می‌شود. درواقع، از دیدگاه سوسور، زبان به‌عنوان یک نهاد اجتماعی در نظر گرفته می‌شود و گفتار، اجرای عینی و فردی آن است. اسطوره نیز با یک نظام زمانی تعریف می‌شود. اسطوره همواره به حوادثی که در زمان گذشته روی داده است، مربوط می‌شود (برگشت‌ناپذیری اسطوره)؛ اما اسطوره یک ساختار دائمی و تغییرناپذیر هم دارد که هم به گذشته، هم به حال و هم به آینده تعلق دارد (برگشت‌پذیری اسطوره). ماهیت اسطوره در سبک، در نحوه روایت، در ساختار نحوی آن نیست؛ بلکه در



قصه‌ای است که اسطوره در آن تعریف شده است.

بنابراین می‌توان گفت از دیدگاه لوی استروس:

۱. اگر اسطوره‌ها یک معنا دارند، این معنا در عناصر جدا از هم نیست؛ بلکه در روشی

است که این عناصر با یکدیگر ترکیب شده‌اند.

۲. اسطوره از زبان برمی‌خیزد و جزئی از آن است. باوجوداین، زبانی که در اسطوره

به‌کاررفته است، دارای ویژگی‌های خاصی است.

۳. این ویژگی‌ها را تنها فراتر از سطح متعارف اصطلاحات زبانی می‌توان جستجو کرد،

به‌عبارت‌دیگر، این ویژگی‌ها در ذات، بسیار پیچیده‌تر از ویژگی‌هایی هستند که فرد در یک

اصطلاح زبانی معمولی با آن روبه‌رو می‌شود.

در واقع، لوی استروس برای شناخت ساختار اسطوره از زبان‌شناسی رومن یا کوبسون^{۳۴}

الهام می‌گیرد. اسطوره همانند زبان، دارای واحدهای سازنده است. همان‌گونه که در زبان

واحدهایی همچون واج^{۳۵} وجود دارد، در اسطوره نیز می‌توان واحدهایی را به‌صورت جمله جدا

کرد. در زبان‌شناسی واج‌ها به‌خودی‌خود معنایی ندارند و برای متمایز کردن معنا با یکدیگر

ترکیب می‌شوند. لوی استروس برای دستیابی به ساختار و معنای اسطوره، این روش را

پیش می‌گیرد: در هر اسطوره باید توالی حوادث را به کمک کوتاه‌ترین جملات ممکن تفسیر کرد.

هر جمله – که او آن را واحد اسطوره‌ای^{۳۶} می‌نامد – روی یک فیش نوشته می‌شود و بر آن

شمارهٔ مربوط به جایگاه جمله در متن نیز یادداشت می‌شود. هر واحد اسطوره‌ای در «رابطه» با

دیگر واحدهای اسطوره‌ای است. ویژگی خاص اسطوره این است که درعین‌حال برگشت‌پذیر و

برگشت‌ناپذیر، در زمانی^{۳۷} و هم‌زمانی^{۳۸} است. در زبان‌شناسی، هم‌زمانی روشی است که به

بررسی مسائل، تنها در یک نقطهٔ مشخص از زمان می‌پردازد. در زمانی روشی است که

ویژگی‌های زبان‌شناختی را در یک دوره از زمان و طی تاریخ معین بررسی می‌کند.

۵. نمونهٔ کاربردی از تحلیل اسطوره

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، از نظر لوی استروس، هر اسطوره فقط افسانه نیست؛ بلکه

پیامی به همراه دارد. البته مشخص نیست که چه کسی پیام را می‌فرستد؛ اما گیرندهٔ پیام

مشخص است. حال اگر این نیاکان را به‌عنوان فرستندگان پیام با حرف الف و نسل کنونی را به‌عنوان گیرندگان پیام با حرف ب نشان دهیم، شخص الف می‌کوشد پیامی را به ب که به‌سبب دوری، صدای او را نمی‌شنود برساند و عواملی ارتباط این دو را دشوارتر می‌کنند. شخص الف چندین بار پیام خود را با فریاد به گوش ب می‌رساند. هربار پیام را با کلماتی متفاوت خواهد رساند و آن‌ها را با نشانه‌هایی قابل‌رؤیت نیز کامل خواهدکرد. شخص ب در جانب دیگر ممکن است در فهم هر پیام کمی خطا کند؛ ولی وقتی همه آن پیام‌ها را کنار هم بگذارد، می‌تواند با حذف واژه‌های تکراری و نیز باتوجه‌به مطابقت یا عدم مطابقت واژه‌ها، معنای واقعی پیام را دریابد. برای نمونه، فرض می‌کنیم که پیام موردنظر از هشت عنصر تشکیل شده باشد و هر بار که الف به‌سوی ب فریاد می‌زند، مداخله صداهای دیگر، بخش‌های گوناگون پیام را در خود محو کند؛ در آن حال، الگوی کلی آنچه ب دریافت می‌کند، از یکرشته آکوردهایی مانند آنچه در پارتیسیون ارکستری می‌آید، به شرح زیر تشکیل خواهدشد:

۱	۲		۴			۷	۸
	۲	۳	۴		۶		۸
۱			۴	۵		۷	۸
۱	۲					۷	
		۳	۴	۵	۶		۸

فرض لوی استروس آن است که هر مجموعه‌ای از اساطیر گونه‌ای از پارتیسیون ارکستر را به‌وجود می‌آورد (یعنی اجزای آن با یکدیگر هماهنگ است و از مجموع آن‌ها معنایی واحد و روشن می‌توان دریافت).

به‌همین ترتیب، می‌توان اسطوره‌ها را تحلیل کرد و این اعداد را تاحدی کنار هم قرارداد، تا جایی که بتوان به معنایی دست یافت. اگر اسطوره را همچون یک داستان یا یک مقاله یا روزنامه بخوانیم، یعنی از چپ به راست و سطر به سطر، آن را نخواهیم فهمید؛ زیرا اسطوره را باید در کلیت‌ش شناخت. به‌سخنی دیگر، اسطوره را نه تنها از چپ به راست باید خواند؛ بلکه باید آن را هم‌زمان از بالا به پایین نیز خواند. لوی استروس نخست فرض می‌کند که هر اسطوره‌ای را می‌توان به آسانی به بخش‌ها یا رویدادهایی تقسیم کرد. رویدادها در هر مورد به روابط میان



افراد، موضوع داستان یا پایگاه افراد خاص مربوط است. افراد داستان در مقام اشخاص، اغلب می‌توانند جایگزین یکدیگر شوند. یعنی شخصیت فردی آنان چندان در ساخت داستان اهمیت ندارد.

برای نمونه، لوی استروس اسطوره ادیپ^{۳۹} را تحلیل می‌کند. با بررسی چارچوب این اسطوره، رمز آن را کشف می‌کند و در انتها به پیام آن دست می‌یابد. او درباره اسطوره یونانی ادیپ بخش‌های زیر را از یک‌رشته هم‌سازها یا زنجیره هم‌نشین^{۴۰} برمی‌گزیند:

۱. کادموس دنبال خواهرش اروپ می‌گردد که زئوس بی‌سیرتش کرده‌است.
 ۲. کادموس اژدها را می‌کشد.
 ۳. اسپارتیان (یعنی مردانی که از کشت دندان‌های اژدها روئیده‌اند) همدیگر را می‌کشند.
 ۴. اودیپ پدرش لایوس را می‌کشد.
 ۵. اودیپ ابوالهول را می‌کشد.
 ۶. اودیپ مادرش ژوکاست را به همسری می‌گیرد.
 ۷. اتئوکلس برادرش پولونیکس را می‌کشد.
 ۸. آنتیگون علی‌رغم منع شهریار، جسد برادرش پولونیکس را به خاک می‌سپارد.
- لوی استروس توجه ما را به ویژگی معنایی سه نام در این داستان جلب کرده است:
- لابداکوس - پدر لایوس = چلاق
لایوس - پدر اودیپ = چپ دست
اودیپ = پا ورم کرده
- یازده واحد اسطوره‌ای این داستان به‌ترتیب زیر در چهار ستون قرار می‌گیرد:

جدول ۱. واحدهای اسطوره ای در اسطوره اودیپ
Table 1. Les unités dans le mythe d'Œdipe

۴	۳	۲	۱
			کادموس دنبال خواهرش اروپ می‌گردد که زئوس بی‌سیرتش کرده‌است.
	کادموس ازدها را می‌کشد.		
		اسپارتیان همدیگر را می‌کشد.	
لابداکوس=چلاق			
لایوس=چپ دست			
		اودیپ پدرش لایوس را می‌کشد	
	اودیپ ابوالهول را می‌کشد		
ادیپ=پاورم کرده			
			اودیپ مادرش ژوکاست را به زنی می‌گیرد.
		انتوکلس برادرش پولونیکس را می‌کشد.	
			آنتیگون علی‌رغم منع شهریار، جسد برادرش پولونیکس را به خاک می‌سپارد.

در هریک از رویدادهای ستون ۱، جرمی از نوع زنای محارم واقع می‌شود که به گفته لوی استروس نتیجه «پربهادان به پیوند خویشی»^{۴۱} است. این ویژگی با ویژگی رویدادهای ستون ۲ تفاوت دارد که جرم‌ها در آن برادرکشی و پدرکشی و معلول «کم‌بهادان به پیوند خویشی»^{۴۲}



است. در ستون ۳ عنصر مشترک رویدادها کشته‌شدن غولان آدم‌نماست به‌دست آدمیان. غول‌ها باید کشته شوند تا انسان‌ها بتوانند از زمین زاده شوند. درحالی‌که ستون ۴ مربوط است به آدمیان غول‌نما. در اینجا لوی استروس حکمی براساس مردم‌نگاری مقایسه‌ای صادر می‌کند: «در اساطیر، ویژگی عام انسان‌هایی که از خاک پدید می‌آیند، آن است که به محض پیداشدن از اعماق زمین، یا نمی‌توانند راه بروند یا ناشیانه راه می‌روند» (Lévi-Strauss, 1958: 247). وضع دیگر موجودات اساطیری همچون شومائیکوا در اساطیر پوئبلوها و موینگو^{۴۳} نیز چنین است که لوی استروس آن‌ها را مطالعه کرده است.

به‌هرروی، ماهیت غولان آدمی‌نما در ستون ۳ آن است که نیمی آدم‌زاده و نیمی جانوران. داستان کاشتن دندان‌های اژدها نشانه این است که آدمی از اصلی خودروی پدیدآمده‌است؛ چنان‌که اسپارتیان بی‌دخال و یاری انسان از زمین پدید آمده‌اند. برعکس، در داستان اودیپ، هنگام زاده‌شدن با نیزه به زمین چسبیده شده است و علت ورم پای وی نیز به همین علت بوده است که به‌طورضمنی دلیلی بر آن است که او اگرچه از زنی زاییده شده است، لیکن از زمین طبیعی یکسره جدا نبوده است. به‌همین‌علت به‌نظر لوی استروس، ستون ۳ حاکی از «نفی اصل خودرویی انسان»^{۴۴} است که در آن غولان آدمی‌نما شکست می‌خورند و ستون ۴ حاکی از «دوام اصل خودرویی انسان»^{۴۵} است. پس ستون ۴ و ستون ۳ معکوس هم هستند. همان‌گونه که ستون ۲ معکوس ستون ۱ است. لوی استروس از این منطق به معادله زیر می‌رسد:

$$\frac{1}{2} = \frac{3}{4}$$

البته این معادله برای او معنایی بالاتر از این معنای جبری دارد. نظریه دینی یونانیان آن بود که آدمی خودروی است. انسان نخستین از زمین روید. همچنان که گیاهان از زمین رویده‌اند. معمایی که باید حل شود، آن است که: «چگونه میان این نظریه و آگاهی بر اینکه آدمیزادگان درواقع از یگانگی زن و مرد پدید آمده‌اند، ارتباطی رضایت‌بخش پیدا کنیم؟» (Ibid: 248). اگرچه این مسئله آشکارا نمی‌تواند حل شود؛ اما اسطوره اودیپ مسئله اصلی، یعنی زاده‌شدن انسان از یک اصل یا دو اصل را با مسئله مشتق از آن، یعنی زاده‌شدن انسان از اصل‌هایی گوناگون یا یکسان مرتبط می‌سازد. از این‌روی این‌گونه همبستگی، نسبت پر بهادادن به پیوند خویشی به کم‌بهادادن به پیوند خویشی مانند نسبت کوشش برای رهایی از خودرویی به محال‌بودن

کامیابی در آن است:

$$\frac{\text{کوشش برای رهایی از خودرویی}}{\text{پربهادادن به پیوند خویشی}} = \frac{\text{محال بودن کامیابی در خودرویی}}{\text{کم‌بهادادن به پیوند خویشی}}$$

بنابراین، اقتضای طبع امور آن است که معمای آسمانی پاسخ نداشته باشد و مادر با پسرش زناشویی نکند. اودیپ با پاسخ‌دادن به معمای ابوالهول و با زناشویی با مادر خویش طبع امور را نقض می‌کند.

۶. کاربرد زبان‌شناسی در مطالعه روابط خویشاوندی

یکی از موضوعات عمده زبان‌شناسی فردینان دو سوسور این است که واحدهای صدا (واج‌ها) مهم نیستند؛ بلکه رابطه میان آن‌هاست که اهمیت دارد. برای نمونه کلمه bat از سه صدا یا واج (b, a, t) تشکیل شده که هریک از آنها کارکردی را تحقق می‌بخشد که آن را از واج‌های واژه‌های دیگر مانند mat, bit, ban متفاوت می‌سازد. لوی استروس این نظریه را در حوزه خویشاوندی به‌کارگرفته است. در ساختارهای خویشاوندی نیز باید روابط را در اولویت قرار داد. یکی دیگر از شباهت‌های مهم زبان و خویشاوندی این است که همان‌گونه که در زبان واژه‌ها مبادله می‌شوند، در جوامع بشری نیز زنان ردوبدل می‌شوند.

لوی استروس برای مطالعه سیستم خویشاوندی، خود را در وضعیتی مشابه با وضعیت زبان‌شناس می‌یابد: همانند واج‌ها، واژه‌های خویشاوندی عناصر معنایی مانند آنها هستند، این عناصر تنها زمانی معنا پیدا می‌کنند که درون یک نظام جای داده شوند. «نظام‌های خویشاوندی» مانند «نظام‌های واج‌شناسی» توسط ذهن و در تفکر ناخودآگاه آرام‌آرام شکل گرفته‌اند. در مناطق دور از هم، در جوامع کاملاً متفاوت از یکدیگر، شکل‌های خویشاوندی، قوانین ازدواج، رفتارهای میان برخی افراد خانواده نشان می‌دهند که این پدیده‌ها از قوانین کلی اما پنهان نشأت می‌گیرند. لوی استروس مسئله را این‌گونه بیان می‌کند: «پدیده‌های خویشاوندی از نوع پدیده‌های زبان‌شناختی هستند» (Lévi-Strauss, 1958: 47).



نباید فراموش کرد که تفاوت عمیقی میان واج‌های یک زبان و واژه‌های خویشاوندی یک جامعه وجود دارد. لوی استروس بر این باور است که اشخاص نقش زبان را می‌دانند؛ زبان برای برقراری ارتباط به‌کار می‌رود. بنابراین، کارکرد زبان روشن است؛ اما نظام زبان، ناشناس مانده است. جامعه‌شناس در وضعیتی برعکس وضعیت زبان‌شناس قرار دارد: به‌خوبی آشکار است که واژه‌های خویشاوندی نظام‌هایی را تشکیل می‌دهند؛ اما کارکرد آنها مشخص نیست. برخی جامعه‌شناسان پیش از لوی استروس ساختارهای خویشاوندی را بررسی کرده بودند؛ اما هرگز کارکردی برای آن قائل نشدند. لوی استروس نخستین کسی است که با مطالعه ساختارهای خویشاوندی به نتایج قابل‌ملاحظه‌ای در این زمینه دست یافت و به بسیاری از سؤالات بی‌پاسخ پاسخ داد.

آنچه لوی استروس به‌طور کلی «نظام خویشاوندی» می‌نامد، دو مسئله متفاوت را آشکار می‌سازد: درآغاز، واژه‌هایی وجود دارند که توسط آنها انواع مختلف روابط خانوادگی بیان می‌شوند؛ اما خویشاوندی تنها با فهرستی واژگانی توضیح داده نمی‌شود؛ به‌عبارتی، افراد یا طبقات فردی که این واژه‌ها برای آنها به‌کار می‌رود، رفتار معینی نسبت به همدیگر دارند: رفتارهایی مانند رودربایستی داشتن یا خودمانی‌بودن، حق یا وظیفه، محبت یا دشمنی. بدین ترتیب، در کنار آنچه لوی استروس «نظام نام‌گذاری»^{۶۶} می‌نامد و در واقع، یک نظام زبانی است، نظامی دیگر نیز وجود دارد که طبیعتی روان‌شناختی و اجتماعی دارد و لوی استروس آن را «نظام رفتارها»^{۶۷} می‌نامد.

زیرساخت نظریه لوی استروس مقایسه‌ای است که میان نظام‌های خویشاوندی و زبان صورت می‌گیرد. در نظام خویشاوندی، «پیام» عبارت است از «زن» که میان طوایف تبارها یا خانواده‌ها ردوبدل می‌شوند (همانند زبان که در آن واژه‌ها میان افراد ردوبدل می‌شوند).

۷. ساختار خویشاوندی

خانواده و خویشاوندی از دیرباز مورد توجه متفکران و اندیشمندان علوم انسانی و اجتماعی بوده است. در این میان، رابطه دایی و پسرخواهر همواره توجه جامعه‌شناسان را جلب کرده است، زیرا این رابطه در جوامع ابتدایی از اهمیت خاصی برخوردار بوده است. لوی استروس در

کتاب *انسان شناسی ساختاری* دو نوع نظام خانوادگی پدرتبار^۸ و مادرتبار^۹ را بررسی کرده است که مردم شناسان همواره آن دو را متمایز کرده اند. در تمام طول قرن نوزدهم میلادی، جامعه شناسان دایی را به عنوان یک عضو باقی مانده از جوامع مادرتبار مشخص می کردند.

در قبایل پدرتبار که در آن پدر رفتاری سلطه گر دارد، رابطه میان پسر و پدر بر مبنای احترام و رودربایستی بوده و رابطه پسر و دایی گرم و صمیمی است. در قبایل مادرتبار، دایی سالاری^{۱۰} برقرار است و رابطه میان پدر و پسر صمیمی است. دایی مورد احترام و اطاعت پسر خواهر است و حقوقی بر گردن پسر خواهر دارد.

همان گونه که پیش تر اشاره شد، لوی استروس خویشاوندی را شبیه زبان می داند. تنوع رفتارهای ممکن در زمینه روابط بین فردی محدود است. درست مانند تنوع آواهایی که دستگاه آوایی می تواند تولید کند، هر زبانی تنها شمار محدودی از آواها را از میان تمام آواهای ممکن داراست. پرسش این است که چرا فقط برخی از آواها انتخاب شده اند؟ چه رابطه ای میان یک یا چند آوای انتخاب شده و تمام آواهای دیگر وجود دارد؟ مسئله «دایی» و اهمیت آن در خویشاوندی دقیقاً به همین صورت است، یعنی گروه اجتماعی مانند زبان، امکانات روان شناختی و فیزیولوژیکی بسیار غنی ای را در دسترس دارد و مانند زبان، تنها عناصری را که در میان فرهنگ های متفاوت ثابت هستند، در نظر می گیرد. لوی استروس از میان بی شمار رابطه ممکن توجه خود را به مجموعه بسیار محدودتری از حالات ممکن جفت های متقابل متمرکز می کند یعنی تقابل میان خواهر/برادر، شوهر/زن، پدر/پسر، دایی/پسر خواهر.

این رابطه، رابطه ای کلی است. او با در نظر گرفتن این رابطه و نیز روابط تقابل/جدایی و خودمانی بودن/رودربایستی داشتن به این معادله می رسد: رابطه دایی و پسر خواهر بر رابطه میان برادر و خواهر مانند رابطه میان پدر و پسر است بر رابطه میان زن و شوهر. این رابطه را می توان به این صورت نشان داد:

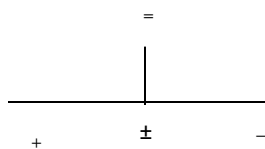
$$\frac{\text{رابطه پدر و پسر}}{\text{رابطه زن و شوهر}} = \frac{\text{رابطه دایی و پسر خواهر}}{\text{رابطه برادر و خواهر}}$$



یعنی کفایت نوع رفتار یک جفت را دانست تا به بقیه روابط پی برد. ممکن است گونه‌های مختلف دایه‌سالاری با همان نوع نسبت نسبی، پدرتباری یا مادرتباری وجود داشته باشد؛ اما از نظر لوی استروس، اشخاص همیشه همان رابطه اساسی میان چهار جفت متقابل را می‌یابند که برای تشکیل نظام لازم هستند. او بر این باور است که این نظام جامع حالات ممکن، درباره همه بشریت عمومیت دارد. بدین ترتیب، قانون هم‌زمانی روابط را می‌توان به صورت در زمانی در نظر گرفت. لوی استروس اشکال جامعه‌شناسان و زبان‌شناسان سنتی را در این می‌داند که همواره واژه‌ها را در نظر می‌گیرند و نه روابط میان آن‌ها را. او دایه‌سالاری را به عنوان یک ویژگی مهم از ساختارهای خویشاوندی معرفی می‌کند. ممکن است نظام‌های پیچیده‌تری وجود داشته باشد. او نظام خویشاوندی ابتدایی را مبنای نظام‌های پیچیده‌تر می‌داند که از راه همین نظام ابتدایی و با بسط آن و افزودن عناصر جدید می‌توان آن‌ها را ساخت.

بنابر آنچه گفته شد، برای درک دایه‌سالاری باید آن را در یک رابطه و درون یک نظام بررسی کرد. ساختار خویشاوندی بر اساس چهار عنصر تعریف می‌شود: برادر، خواهر، پدر، پسر. همیشه یک رابطه منفی و یک رابطه مثبت وجود دارد. برای اینکه یک ساختار خویشاوندی وجود داشته باشد، باید سه نوع رابطه خانوادگی وجود داشته باشد. یک رابطه هم‌نمایی یا هم‌خونی، رابطه سببی و رابطه نسبی^۱؛ به عبارت دیگر، رابطه‌ای میان فرزندان یک خواهر و یک برادر (پسرعمو/دخترعموی، پسرخاله/دخترخاله‌ای، پسر دایی/دختر دایی‌ای، یا دختر عمه/پسر عمه‌ای)^۲، رابطه‌ای زن و شوهری، رابطه‌ای والدی/فرزندی.

نظام رفتارها در جامعه ابتدایی شامل حداقل چهار واژه است: رفتار محبت و مهربانی و خودمانی‌بودن. رفتار ناشی از تبادل دوجانبه منفعت اجتماعی و عدم منفعت اجتماعی است. این روابط دوسویه‌اند^۳؛ اما روابط یک‌سویه^۴ نیز وجود دارد: رفتار طلبکارانه^۵ و رفتار بدهکارانه^۶. به عبارت دیگر، رابطه معامله (=)، متقابل (\pm)، حق (+)، اجبار (-). لوی استروس این رفتارها و روابط را این‌گونه نمایش می‌دهد:



در بسیاری جوامع روابط میان دو فرد اغلب از طریق چندین رفتار توضیح داده می‌شود. برای نمونه، میان زن و شوهر، هم رابطه معامله وجود دارد و هم رابطه تقابل.

لوی استروس بر تبادل زبان در جامعه تأکید دارد و در این زمینه از مارسل موس^۷ جامعه‌شناس فرانسوی (۱۸۷۲-۱۹۵۰) الهام گرفته است. موس در مقاله تأثیرگذار خویش با عنوان «هدیه»^۸ نظریه‌ای کلی درباره نقش تبادل هدایا در فرهنگ‌های انسانی ارائه کرد. لوی استروس قانون ارتباط متقابل را کشف کرد که حاکم بر چنین تبادلاتی است که دارای سه جزء جدایی‌ناپذیر است: دادن، دریافت‌کردن و بازگرداندن. او از مقاله موس برای فهم ساختار خویشاوندی و چگونگی کارکرد آن، کمک گرفت. از نظر لوی استروس، پیوند ازدواج میان گروه‌ها شکل سنتی یک رابطه تبادل هدیه را به خود می‌گیرد و مهم‌ترین هدیه‌ای که مبادله می‌شود، زن است؛ بنابراین، کارکرد نظام خویشاوندی را به‌عنوان تنظیم‌کننده و تضمین‌کننده تداوم تبادل زنان میان گروه‌ها تبیین می‌کند. اگر زنان محور نظام تبادل متقابل هستند و نه مردان، به این دلیل است که تداوم زیستی گروه اجتماعی از طریق زنان تأمین می‌شود.

کشف مهم لوی استروس که دیگر مردم‌شناسان به آن پی نبردند، چرایی ممنوعیت جهانی زنانی با محارم است. اولین ویژگی عنصر خویشاوندی وجود منع جهانی ازدواج با محارم است. به این معنا که در واقع یک مرد، تنها می‌تواند زن را از یک مرد دیگر بگیرد، مردی که آن زن یا خواهر اوست یا دختر او. چون در جوامع انسانی مردان هستند که زنان را مبادله می‌کنند و نه برعکس. در اینجا روشن می‌شود که چرا دایی نقش اساسی در ساختار خویشاوندی دارد. برادرزن (دایی) محور اصلی خویشاوندی است. فرزندی هم که از ازدواج در این ساختار ابتدایی به‌وجود می‌آید نیز اهمیت دارد؛ زیرا خویشاوندی فقط برای این وجود دارد که دوام پیدا کند و همیشه میلی برای بقا و دوام نژاد وجود دارد. ساختار دیگری غیر از این، برای زن برادرشدن و دختری که از او متولد می‌شود، نمی‌توان تصور کرد.

نظریه‌های مختلفی در زمینه نفی زنانی با محارم وجود دارد. برای نمونه استدلال‌های روانی فرهنگی که هراسی غریزی، دفاع در برابر یک تمایل ناخودآگاه یا استدلال‌هایی که خطر زوال انسانی را مطرح کرده‌اند. نظریه فروید در این باره در کتاب **توتم و تابو** (۱۹۱۳) غیرمنطقی به نظر می‌رسد: «در آغاز فرهنگ بشری فرزندان طغیانگر پدر خویش را می‌کشتند و می‌خوردند و سپس با پشیمانی از اعمال خویش اولین ممنوعات را برقرار می‌کردند و زنانی که بسیار مورد



توجه آن کشتگان بودند بر خود حرام می‌کردند» (وایزمن، ۱۳۷۹: ۳۳). فروید تأکید می‌کند: «ترس از زنا یا محارم عبارت است از خصوصیتی که ذاتاً مربوط به دوران کودکی است و به نحوی شگفتی‌آور با آنچه ما، درباره نفسانیات بیماران روانی می‌دانیم، مطابقت دارد» (فروید، ۱۳۴۹: ۲۶). در کتاب *روانکاوی تحریم زناشویی با محارم* نیز می‌نویسد: «واپس زنی‌ها و عدم قبول و اکراه، قبل از هر چیز، خود محصول اکراه و عدم تمایل عمیق افراد نسبت به آز جنسی پیشین و سرکوفت کنونی خویش، نسبت به محارم است» (همو، ۱۳۴۰: ۵۶)

اگر نهی زنا یا محارم را به‌عنوان پدیده‌ای طبیعی در نظر بگیریم، غیرقابل فهم خواهد بود؛ زیرا در بعضی جوامع ازدواج با فرزندان دو خواهر یا دو برادر^{۶۹} ممنوع، و ازدواج فرزندان یک خواهر و یک برادر^{۷۰} مجاز است. ازدواج با دخترعمه^{۷۱} ممنوع و ازدواج با دختردایی^{۷۲} مجاز است. علت نفی زنا یا محارم را برخی مانند مالینوسکی^{۷۳} «عدم میل جنسی و روابط عاشقانه انسان نسبت به نزدیکانش دانسته‌اند. برخی نیز علت بیولوژیکی به آن داده‌اند» (Dosse, 1992: 31-32); اما باید گفت اگر چنین بود، چرا باید چیزی را که انسان علاقه‌ای به آن ندارد، منع کرد. در جوامع گذشته مردم از علم ژنتیک بی‌خبر بودند و در ضمن ژنتیک، زنا یا محارم را محکوم نمی‌کند. «از نظر لوی استروس مبادله زنان بنا بر قانون مبادله صورت می‌گیرد. به علت منع زنا یا محارم، مردان باید خواهرانشان را بدهند و در قبال آن دختران دیگر را بگیرند. این اصل قانون تبادل است» (Sperber, 1968: 45).

لوی استروس در زمینه نظریه خویشاوندی که بر محور اصل تبادل بیان می‌شود، نهی زنا یا محارم را به قانون برون‌همسری^{۷۴} ربط می‌دهد که مستلزم ازدواج خارج از گروه یا ازدواج با دسته‌ای خاص است. بنابراین، کارکرد اولیه نهی زنا یا محارم وادار کردن مرد است به ازدواج با شخصی خارج از گروه خود. ممنوعیت پیوند با محارم بیش از آنکه ممنوعیت ازدواج با مادر، خواهر یا دختر باشد، قانونی است برای اینکه مادر، خواهر یا دختر الزاماً به دیگران اعطا شوند. این قانون تبادل هدایاست. بدین ترتیب لوی استروس مسئله جهانی بودن نهی زنا یا محارم را از الزام تبادل در هر ازدواج، حل می‌کند. الزامی که وجود چنین نهی‌ای را ضروری می‌کند. سپس او این فرضیه را پیش می‌کشد که به واسطه وضع قانون برون‌همسری (که توسط قانون ممنوعیت زنا یا محارم تثبیت شد)، گذر از وضعیت طبیعی به وضعیت فرهنگی میسر گشت.

قانون ممنوعیت زنا با محارم تبادل منظم را جایگزین الگوهای اولیه همسریابی می‌کند. ممنوعیت زنا با محارم، گروه خویشاوندان را مجبور به پیوند با غریبه‌ها می‌کند، از این رو، جامعه‌ای می‌آفریند که روابط موجود در آن از ارتباطاتی که به وسیله طبیعت امر می‌شوند، فراتر می‌رود و این پیوندهاست که زمینه فرهنگ را تشکیل می‌دهند. پیش از ظهور قانون نهی زنا با محارم، فرهنگی وجود نداشت. ممنوعیت زنا با محارم باعث شد که طبیعت از خود فراتر رود و ساختاری جامع‌تر به وجود آید که فراتر از ساختارهای ابتدایی حیات ذهنی قرار می‌گیرد و با آن‌ها ادغام می‌شود. این ساختار نو، خود، سبب ظهور نظمی نو می‌شود، همانند زبان که فرهنگ را پدید می‌آورد.

۸. نتیجه گیری

اسطوره شبکه‌ای است که فقط با قواعد ساختار آن قابل تعریف است. این شبکه معنا را برای فرد کشف می‌کند؛ البته نه معنای خود اسطوره را، بلکه معنای باقی جهان را؛ به عبارتی، تصورات درباره جهان، جامعه و تاریخ همراه با کلیه پرسش‌هایی که در این زمینه‌ها به ذهن ما می‌رسد. برای لوی استروس تعریف اسطوره مهم نیست؛ بلکه مهم است که بدانیم چرا و چگونه اسطوره‌های مناطق مختلف دنیا دارای ویژگی‌های مشترک هستند و حتی در جزئیات به یکدیگر شبیه‌اند. برای این منظور باید به زبان رجوع کرد. مضمون عمده‌ای که همه اسطوره‌ها در آن مشترک‌اند، گذر از طبیعت به فرهنگ است. ظهور زبان پیش‌درآمد کلیه شکل‌های تبادل است. این اندیشه، محور اساسی نظریه اولیه لوی استروس درباره فرهنگ است. اساس ساختار جامعه و فرهنگ بر پایه مدارهای مبادله استوار است: مبادله علائم (واژه‌ها)، زنان، اموال و خدمات. نظام ارتباط زبانی، جزو نخستین مدارهاست و مدار پایه‌ای است که باقی بر پایه آن شکل می‌گیرد.

لوی استروس با مطالعه ساختار اسطوره و ساختارهای خویشاوندی به ما کمک می‌کند تا معنای جهان را درک کنیم. ساختارشناسی او به کیهان‌شناسی و انسان‌شناسی ختم می‌شود. آنچه در مطالعات ساختاری او و ایجاد رابطه با علم زبان‌شناسی اهمیت دارد، گذر از «طبیعت» به «فرهنگ» است. در طبیعت، منع پیوند با محارم فرهنگ را به وجود آورده و آن را زنده نگه داشته‌است.



میشل لیریس^{۶۵} در کتاب خود با نام *پنج نوشته درباره قوم‌شناسی*^{۶۶} می‌نویسد: «آنچه برای قوم‌نگار مهم است برخوردی در مقابل سیاست استعمارگری است» (Leiris, 1969: 5). می‌توان گفت نظریات ساختارگرایی لوی استروس، افزون بر بررسی نوآرانه با تکیه بر زبان‌شناسی، ادعای برتری ملت‌های اروپایی را بر ملت‌های دیگر – که یکی از عوامل اصلی استعمار بوده است – هم از نظر اخلاقی و هم از دیدگاه علمی نفی می‌کند. بدین معنا که «انسان‌شناسی» لوی استروس نقطه پایانی می‌شود بر مفهوم و معنای «مردم‌شناسی» که علمی اروپامحور^{۶۷} بود. لوی استروس با بیان ساختار ذهن و شیوه تفکر انسان، ساختارهای خویشاوندی‌اش، در تقابل‌های دوگانه و مبتنی بر نظام‌های ازدواج مجاز و ممنوع، در واقع تعریف جدیدی از انسان ارائه می‌دهد. هرچند به گفته خود وی «جهان بدون انسان آغاز شده و بدون او پایان خواهد گرفت» (Lévi-Strauss, 1955: 495).

۹. پی‌نوشت‌ها

1. Claude Lévi-Strauss
 2. le structuralisme
 3. *Tristes Tropiques*
 4. *La Structure Élémentaire de la Parenté*
 5. *Anthropologie Structurale*
 6. *La Pensée Sauvage*
 7. *Totémisme*
 8. *Mythologiques*
 9. *Le Cru et le Cuit, Du Miel aux Cendres, L'Origine des Manières de Tables, L'Homme nu.*
 10. *L'homme*
 11. collège de France
 12. *Le Regard Éloigné*
 13. la Mythologie
 14. la Sémiologie
 15. Ferdinand de Saussure
 16. les normes
 17. l'évolutionnisme
 18. le diffusionnisme
۱۹. processus: در جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، فراگرد عبارت است از هر رویدادی که یک تغییر ممتد در زمان را نشان دهد.
20. le modèle

۲۱. گشتالت (*gestalt*) در زبان آلمانی یعنی شکل یا هیئت و به‌طور خلاصه عبارت است از کل و مجموعه‌ای از اجزا و واحدهایش که به هم پیوسته یا با هم هماهنگ‌اند و از این رو، خاصیت آن صرفاً بر ایند خواص اجزا و واحدهای پدیدآورنده‌اش نیست؛ بلکه چیزی مستقل از آن‌هاست. برای نمونه، با گوش‌فرادادن به نت‌های مجزای یک ارکستر سمفونی نمی‌توان به درک تجربه گوش‌دادن به خود آن رسید و درحقیقت موسیقی به‌دست‌آمده از ارکستر، چیزی فراتر از مجموع نت‌های مختلفی است که به‌دست نوازندگان اجرا می‌شود. رویکرد گشتالتی در روان‌شناسی می‌گوید که نمی‌توان یک کل را به اجزایش تقلیل داد و کل، زیستی جداگانه از اجزایش دارد و درواقع خواص کل است که رفتار و موقعیت اجزا را شکل می‌دهد.

22. l'armature, le code, le message

۲۳. سکانس در اسطوره به معنای توالی برخی عناصر و رویدادهاست که مجموعه اسطوره را تشکیل می‌دهند.

24. la catégorie sémique

۲۵. در اینجا منظور از ساختار متضاد همان اصل تقابل دوگانه در نظریات ساختارگرایی لوی استروس است. تقابل دوگانه (*Le principe de réciprocité*) یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم در ساختارگرایی است. از نظر لوی استروس طبیعت، تفکر انسانی، تفکر ابتدایی و مدرن بر مبنای دوگانگی و تقابل شکل گرفته‌اند، از این جمله‌اند تقابل میان خیر و شر، شب و روز، خام و پخته، طبیعت و فرهنگ و غیره. پربهادادن به پیوند خویشی در تقابل با کم‌بهادادن به پیوند خویشی است، و کوشش برای رهایی از خودرویی در تقابل با محال‌بودن آن و محال بودن کامیابی در آن است. نخستین تقابل، مربوط به اجتماع و زندگی اجتماعی، و تقابل دوم در ارتباط با مسائل جهان‌شناسی است.

26. Bororo

27. Jiraro

28. la nature

29. la culture

30. la langue

31. la parole

32. réversible

33. irréversibles

34. Roman Jakobson

35. le phonème

36. mytheme

37. diachronique

38. synchronique

39. Œdipe

40. chaîne syntagmatique



41. rapports de parenté surestimés
 42. rapports de parenté sous-estimés ou dévalués
 43. Shumaiko, Pueblo, Muyingwû
 44. la négation de l'autochtonie de l'homme
 45. la persistance de l'autochtonie de l'homme
 46. systèmes des appellations
 47. système des attitudes
 48. patrilinéaire
 49. matrilinéaire
 50. l'avunculat
 51. relation de consanguinité, relation d'alliance, relation de filiation
 52. germain à germine
 53. bilatérale
 54. unilatérale
 55. créancier
 56. débiteur
 57. Marcel Mauss
 58. *L'Essai sur le don*, 1920
 59. les cousins parallèles
 60. les cousins croisés
 61. le mariage patrilatérale
 62. le mariage matrilatérale
 63. Malinowski
۶۴. برون‌همسری (exogamie) به معنای ازدواج میان اعضای دو قبیله مختلف است. در یک جامعه پدرتبار (patrilinéaire)، یعنی جامعه‌ای که در آن، عضویت در یک گروه مانند یک طایفه از طریق تبار پدر انجام می‌شود، ازدواج میان فرزندان خواهر و برادر معادل ازدواج برون‌همسری است.
65. Michel Leiris
 66. *Cinq études d'ethnologie*
۶۷. L'eurocentrisme: اروپامحوری به این مفهوم است که اروپا و اروپایی‌تباران به‌ظاهر از سایر ملل و اقوام متمایز و برتراند. منشأ این تمایز، تاریخ، ویژگی‌های فرهنگی، نهادهای خاص سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این کشورهاست که منحصربه‌فرداند. برخی، این مفاهیم را حاکی از وجود برخی گرایش‌های نژادپرستانه در میان اروپایی‌تباران و برخی دیگر ناشی از برتری‌جویی و امپراتورمآبی قدرت‌های غربی در طول دوران استعمار انگاشته‌اند.

۱۰. منابع

- فروید، زیگموند (۱۳۴۹). *توتم و تابو*. ترجمه دکتر محمدعلی خنجی. تهران: کتابخانه طهوری.
- ----- (۱۳۴۰). *روانکاوی تحریم زناشویی با محارم*. ترجمه دکتر ناصرالدین صاحب الزمانی. تهران: زهره.
- لوی استروس، کلود (۱۳۷۶). *اسطوره و معنا*. گفتگوهایی با لوی استروس. ترجمه شهرام خسروی. تهران: نشر مرکز.
- وایزمن، بوریس (۱۳۷۹). *لوی استروس، قدم اول*. ترجمه نورالدین رحمانیان. تهران: انتشارات فاروس.
- Dosse, F. (1992). *Histoire du Structuralisme*. Paris: La Découverte.
- Fernando, N. (2010). "Lévi-Strauss, réflexions sur ses inspirations, sa démarche et son legs". *Intersections: Revue Canadienne de Musique*. Vol. 30. No.1.
- Barthes, R. et al. (1981). *L'analyse structurale du Récit*. Paris: éditions du Seuil, Points.
- Leiris, M. (1969). *Cinq Etudes d'ethnologie, le Racisme et le Tiers Monde*. Paris: Dition Gonthier.
- Lévi-Strauss, C. (1955). *Tristes Tropiques*. Paris: Librairie Plon.
- ----- (1958). *Anthropologie Structurale*. Paris: Librairie Plon.
- ----- (1988). *La Potière Jalouse*. Paris: Librairie Plon.
- Sperber, D. (1968). *Le Structuralisme en Anthropologie*. Paris: éditions du Seuil.

References:

- Barthes, R. et. al. (1981). *Structural analysis of the Narration*. Paris: Seuil, Points [In French].
- Dosse, F. (1992). *History of Structuralism*. Paris: La Découverte [In French].
- Fernando, N. (2010). "Lévi-Strauss, reflections on his inspirations, his approach".



Intersections: Canadian Journal of Music. Vol.30. No.1 [In French].

- Freud, S. (1961). *Psychoanalysis Sanctions ; Incestuous Marriage*. Translated by: N. Sahebalzamani. Tehran: Venus [In Persian]
- Freud, S. (1970). *Totem and Taboo*. Translated by: Mohammad Ali Khani. Tehran: Tahoori Library [In Persian].
- Leiris, M. (1969). *Five Ethnology Studies, Racism and the Third World*. Paris: Dition Gonthier [In French].
- Lévi-Strauss, C. (1955). *Tristes Tropiques*. Paris: Plon [In French].
- ----- (1958). *Structural Anthropology*. Paris: Plon [In French].
- ----- (1988). *The Jalouse Potier*. Paris: Plon [In French].
- ----- (1997). *Myth and Meaning*. Conversations with: Claude Levi-Strauss. Translated by: Shahram Khosravi. Tehran: Markaz [In Persian].
- Sperber, D. (1968). *Structuralism in Anthropology*. Paris: Seuil [In French].
- Wiseman, B. (2000). *Levi-Strauss; The First Step*. Translated by: N. Rahmaniyan. Tehran: Pharos [In Persian].